

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۸ جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۶۲

قصائد

- ۵۸ -

ادامه مدح عبدالشکورخان

ز مامدار جهان چون ز تخت آئینه فام
ز ظل خیمه صفت، برکشید چتر 'ظلام

هلال عید پدیدار گشت، از سر کوه
چو ابروی صنمی دلفریب، از سر بام

به دست منطقه، مشاطه سرای قدر
کشیده طره سمین مه، به طره آشام

شد از دواير موهوم، انجم مرصود
پدید طایر دل را، هزار دانه و دام

به پیش دیده باریک بین، نجوم صغار
به سان معنی باریک، در میان کلام

به چشم عقل نمایان، خیال انجم چرخ
چو در میان سمن، مهوشان سیم اندام

^۱ تبصرة: مطلع در اصل دیوان حاضر به شکل

سلطان جهان چو بر سر تخت آئینه فام ز خال؟ ز ظل خیمه صفت برکشید چتر ظلام

آمده، که کاملاً مشوش است. آنچه در بالا آوردم، ورشن خود من است؛ و گمان نکنم که با هیئت اصلی کلام شاعر موافق باشد، اما در هر صورت وزن و مفهوم را تأمین می کند!!! (مصحح پورتال)

^۲ این سه بیت در نسخه کاتب اصل موجود نیست؛ اما در مقطعات به یک کمی تغییر آمده است.

^۳ "مرصود": کلمه عربی - اسم مفعول از مصدر "رصد" - و در معنای "مرئی"، "قابل دید" و یا "قابل ترصد"

مدام طالب و مقصد بوی بر ز جای و مقام
 نه در طبیعت شان صبح و شام، هیچ آرام
 که زنگی بکشد، تیغ مصری، ز نیام
 بود ز توسن حسرت، مزار دست زمام
 حقیقت شفق و ماه و چرخ آئینه فام
 شکسته در کف جمشید چرخ، زرین جام
 گرفت و یافت ز رأی رُخس، قرار و نظام
 که فیضیاب شود از محامدش، لب و کام
 زهی سمند فلک، زیر ران تو، آرام
 نزاده چون تو در آفاق، مادر ایام
 حکایتی ز سخایت، حدیث بحر و غمام
 رخ تو نوری دیده خواص و عوام
 نهد به پنجه شنقار، بیضه^۷ حمام^۸
 معین رأی زرین^۹ تو، جنبش اجرام
 بر اوجگاه افادت، توئی چو ماه تمام
 صریر^{۱۰} کلک تو افلاک را چو داد، پیام
 نهاده خنجر قهر و غضب ز کف، بهرام
 معلمان زمان را ز توست، استعلام
 چو بخش کردن چرخ است، در بر او هام
 زمانه را به زمان تو، افتخار، مدام
 به عون و مکرمت ذوالجلال و الاکرام
 به جای آب چکد خون سحاب را، ز^{۱۱} مشام
 به سان اختر و جوهر ز آسمان و^{۱۲} حسام
 سپهر کرده ز خاک ره تو رفعت، وام

تمام قاصد و مقصد برون ز چون و چرا
 نه در جنیبت شان سال و ماه، هیچ قرار
 مَجْرَه بر فلک اندر سواد شب زانسان
 ز بس نظاره دران نقشهای گوناگون
 ز پیر عقل، تعجب کنان، پیرسیدم
 جواب داد، که از دُرّه و مهابت صدر
 جهان علم و افاده، که کار دانش و فضل
 خجسته مظهر فیض اله، احمدخان
 زهی نطق زحل، زیر پای قدر تو، پست
 ندیده چون تو در آفاق، دیده افلاک
 کنایتی ز ضمیرت، حکایت مه و مهر
 دل تو مایه ده جوهر نفوس و عقول
 رسیده عدل تو جائی، که دور نبود اگر
 مطیع حکم روان تو، گردش افلاک
 بر آسمان فضیلت، توئی چو مهر منیر
 سفیر فضل تو آفاق را چو داد، صلاح
 فگند بربط عیش و طرب ز کف، ناهید
 محققان جهان را به توست، استظهار
 به پیش حدت فکر تو، قسمت نقطه
 سحاب را ز سخای تو، امتنان دایم
 معظمی به جلال، و مُکرمی به کرم!!!
 ز خجالت کف راد تو، در مه نیسان
 نگردد از دل و دست تو مهر و جود، جدا
 ستاره کرده ز گرد ره تو عزت، کسب

^۴ در اصل مصراع دوم چنین آمده : (مدام طالب و مطلب روی ز جا و مقام)

^۵ "رأی": کلمه عربی و اصلاً در معنای "روشندلی" ست

^۶ "نطاق": (به کسر اول و تخفیف دوم) کلمه عربی در معنای "کمر بند" و یا "جامه دامن دراز" است

^۷ کاتب فیض محمد در حاشیه کتاب درج نموده که: «در اصل نسخه آیینه نوشته بود ندانستم».

^۸ "حمام": (به فتح اول و تخفیف دوم) کلمه عربی و در معنای "کفتر" یا "کبوتر" و "شنقار" مراد از نوعی "باز" است - کلمه ترکی

^۹ ب. زکی

^{۱۰} "صریر": کلمه عربی و در معنای "آوازی، که از کشش قلم برخیزد"

^{۱۱} ب. منام

^{۱۲} "حسام": کلمه عربی و در معنای "شمیر بران"

توئی ز صفحه ایام، ماحی^{۱۳} بدعت
زمانه بُختی^{۱۴} مست است هیبت تو مهّار
توئی به عرصه آفاق، حامی اسلام
سپهر توسن^{۱۵} تند است دولتست به کام
همیشه تا نبود هیچ سال، بی مه عید
مُدام تا نبود هیچ مه، چو ماه صیام
خجسته باد مدامت، صیام با اعیاد
همیشه باد به کامت، شهور با اعوام

سپهر یاور و نصرت قرین و دشمن پست

زمانه تابع و اقبال یار، و عیش^{۱۶} مُدام

^{۱۳} "ماحی": کلمه عربی - اسم فاعل از مصدر "محو" - و در معنای "محوکننده" یا "نابودگر"

^{۱۴} "بختی": (به ضم اول) شتر غولپیکر دوکوهانه ای را گویند، که از بلخ می آید

^{۱۵} ب. دولت

^{۱۶} ب. به کام